**باب های ثلاثی مزید**

در درس دوم گفته شدکه صیغه اول ماضی یا اصلش سه حرف است که به آن **ثلاثی** میگویند و یا چهار حرف است که به آن **رباعی** گویند و هرکدام از ثلاثی و رباعی ، اگر تنها بوده و حرف زاید نداشته باشد، به آن **مجرد** و اگر به اصل آنها حرف یا حروفی اضافه شده باشد به آن **مزید** گویند

فعل ثلاثی مزید دارای اوزان متعددی است که به چهار مورد آن اشاره میشود:

|  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- |
| مثال | مصدر | مضارع | ماضی |
| انزل، ینزل، انزال | افعال | یفعل | افعل |
| عامل، یعامل، معامله | مفاعله | یفاعل | فاعل |
| اکتسب، یکتسب،اکتساب | افتعال | یفتعل | افتعل |

به صیغه اول ماضی باب های ثلاثی مزید حروفی اضافه میشود که از این قرار است

1ـ به سه باب آن **یک حرف**

2ـ به پنج باب آن **دو حرف**

3ـ به جهار باب آن **سه حرف**

**فهرست**

[نی نامه 2](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774540)

[پرورده گویی 3](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774541)

[دل می رود ز دستم 4](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774542)

[بهار عمر 5](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774543)

[5](#_Toc482774544)

[ستایش خدا 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774545)

[پیدا و پنهان 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774546)

[جمال جان فزای روی جانان 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774547)

[باغ عشق 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774548)

[برف 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774549)

[تصنیف گلستان 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774550)

[مناظره خسرو با فرهاد 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774551)

[گویی بط سفید جامه به صابون زده است... 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774552)

[دماوندیه 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774553)

[بیداد ظالمان 6](file:///C:\Users\Alzahra03\Documents\Desktop\رضوی%20ادبیات.docx#_Toc482774554)

# نی نامه

نی استعاره از انسان کامل، حکایت و شکایت جناس اختلافی

بشنو از نی چون حکایت می کند از جدایی ها شکایت می کند

نیستان استعاره از عالم معنا/ مرد و زن مجاز از همه موجودات/ تضاد

کزنیستان تا مرا ببریده اند از نفیرم مرد و زن نالیده اند

تلمیح به (کل شئ یرجع الی اصله)/ اصل و وصل جناس/ دورماند و وصل تضاد

واج آرایی(ش)/سینه مجاز ازقلب/شرح و شرحه جناس ناقص افزایشی

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق تا بگویم شرح درد اشتیاق

هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

قلب و عکس / واج آرایی(س) / تن و جان تضاد و تناسب / تکرار

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست لیک کس را دید جان دستور نیست

تشبیه / بانگ نای استعاره از نغمه عشق / ذوالقافیتین / باد و باد جناس تام

آتش است این بانگ نای و نیست باد هر که این آتش ندارد نیست باد

ماهی نماد انسان عارف/ آب: دریای عشق و معرفت الهی/ بی روزی: انسان بی عشق/ روزش دیر شد: روزگارش تباه شد

اسلوب معادله/ مصراع دوم تمثیل/ هوش مجاز از عشق/ بی هوش مجاز از عاشق

راه پر خون استعاره از راه عشق/ مجنون نماد عاشق شکست خورده/ تلمیح

نی حدیث راه پر خون میکند قصه های عشق مجنون می کند

محرم این هوش جز بی هوش نیست مر زبان را مشتری جز گوش نیست

هر که جز ماهی، ز آبش سیر شد هرکه بی روزی است، روزش دیر شد

پخته استعاره از انسان کامل و عارف / خام بی بهره از عشق

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

# پرورده گویی

مصراع اول کنایه از گوشه گیری/ تشبیه/ کوه نماد خاموشی/ مصراع دوم کنایه از والا مقامی/ سر مجاز از وجود

اگر پای در دامن آری چو کوه سرت ز آسمان بگذرد در شکوه

زبان درکش کنایه از ساکت باش/ قلم نیست کنایه از بازخواستی وجود ندارد

زبان درکش ای مرد بسیاردان که فردا قلم نیست بر بی زبان

تشبیه/ گوهرشناسان استعاره از سخن شناس/ تمثیل/ لولوء استعاره از سخن با ارزش

صدف وار گوهرشناسان راز دهان جز به لولوء نکردند باز

آگنده گوش کنایه از ناشنوا / تمثیل

فراوان سخن باشد آگنده گوش نصیحت نگیرد مگر در خموش

نباید و نشاید جناس اختلافی/ اسلوب معادله/ تمثیل

نباید سخن گفت ناساخته نشـاید بریــدن نینداخته

کم آواز هرگز نبیـنی خجل جوی مشک بهتر که یک توده گِل

جو نماد چیز اندک/ مشک استعاره از سخن سنجیده/ گِل استعاره از سخن بی ارزش

استفهام انکاری/ مرد مجاز از انسان/ روی زرد کنایه ازشرمندگی/ مد مجاز از انسان

تیر استعاره از سخن بی ارزش/ صد و یک تضاد و تناسب/ راست ایهام تناسب:1ـ درست 2ـ مستقیم

تشبیه / شهربند: زندانی/ درِ شهر استعاره از دهان

دهان دوخته کنایه از سکوت/ شمع نماد پرگویی/حسن تعلیل/ شمع تشخیص

از آن مرد دانا دهان دوخته ست که بیند که شمع از زبان سوخته ست

درون دلت شهربند ست راز نگر تا نبیند در شهر باز

صد انداختی تیر و هر صد خطاست اگر هوشمندی یک انداز و راست

چرا گوید آن چیز در خفیه، مرد که گر فاش گردد شود روی زرد؟

# دل می رود ز دستم

واج آرایی مصوت بلند (آ)/ راز پنهان استعاره از عشق/ پنهان و آشکار تضاد

دل می رود ز دستم صاحب دلان، خدا را دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

کشتی شکستگانیم کنایه از اسیر سختی شدن/ باز بینیم ایهام/ باد شرطه تشخیص

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز باشد که باز بینیم دیدار آشنا را

خرقهء می آلود تناقض/ می استعاره از عشق

خوبان:زیبا رویان / رندان: عارفان / رندان پارسا تناقض

تشبیه/ تلمیح به آیینه ی اسکندریه/ دارا ایهام 1ـ ثروتمند 2ـ داریوش سوم

تشبیه/ مصراع دوم کنایه از قدرت داشتن/ موم نماد نرمی/ سنگ خارا نماد سختی

تنگ دستی کنایه از فقیر/ کیمیای هستی استعاره از خوشی/ تلمیح به داستان قارون

تلمیح به(طه 4ـ43) / دوستان و دشمنان تضاد

تفقد ایهام1ـ دلجویی کردن 2ـ رزق و روزی/ بینوا ایهام1ـ فقیر2ـ بی صدا

ده روزه کنایه از مدت کم/ مهر ایهام/ افسون و افسانه شبه اشتقاق/ یارا ویاران جناس

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است: بادوستان مروت، با دشمنان مدارا

ای صاحب کرامت، شکرانه ی سلامت روزی تفقّدی کن درویش بینوا را

ده روزه مهرگردون افسانه است و افسون نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد دلبر که در کف او موم است سنگ خارا

آیینه ی سکندر جام می است بنگر تابر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

حافظ به خود نپوشید این خرقهء می آلود ای شیخ پاکدامن ، معذور دار مارا

خوبان پارسی گو، بخشندگان عمرند ساقی بده بشارت رندان پارسا را

هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی کاین کیمیای هستی قارون کندگدارا

# بهار عمر

لاله زار عمر اضافه تشبیهی/ بهار عمر ریخت کنایه از از دست دادن جوانی

تشبیه/ باران و برق تناسب

دم مجاز از لحظه/ یک دو دم کنایه از زمان کوتاه/ کار عمر تشخیص

شکر خواب حس آمیزی/ هان شبه جمله

گذار ایهام 1ـ عبور 2ـ محل عبور / عمر ایهام 1ـ زندگی 2ـ معشوق

حسن تحلیل/ خیل ایهام 1ـ گروه 2ـ گروه اسبان/ خیل، عنان، سوار مراعات نظیر

استفهام انکاری/ بی عمر زنده ام متناقض نما/ عمر در مصراع اول مجاز از معشوق

سخن مجاز از شعر/ صفحه، نقش، قلم مراعات نظیر/ صفحه جهان اضافه تشبیهی

از دیده گر سرشک چو باران چکد،رواست کاندر غمت چو برق بشد روزگار عمر

این یک دو دم که مهلت دیدار ممکن است دریاب کار ما،که نه پیداست کار عمر

تا کی می صبوح و شکر خواب بامداد؟ هشیارگرد، هان! که گذشت اختیار عمر

در هر طرف ز خیل حوادث،کمین گهی ست زان رو، عنان گسته دواند سوار عمر

دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد بیچاره دل، که هیچ ندید از گذار غم

بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار روز فراق را که نهد در شمار عمر؟”

حافظ ! سخن بگوی که بر صفحهء جهان این نقش مانَد از قلمت یادگار عمر

ای خرم از فروغ رخت، لاله زار عمر بازآ، که ریخت بی گل رویت، بهار عمر

# ستایش خدا

نقش بند استعاره از خدا / خاک مجاز از زمین/ مه رویان استعاره از فرشتگان/ واج آرایی مصوت ـِ

به نام نقش بند صفحه ی خاک عذار افروز مه رویان افلاک

[[1]](#endnote-1)

یتیمی را حبیب خویش خوانده ز ادنایش به او ادنی رسانده

قدیمی کاولش را ابتدا نیست کریمی کآخرش را انتها نیست

کسی با او نه و او با همه کس نماند هیچکس، او ماند و بس

نه در ایوان قربش وهم را بار نه با چون و چرایش عقل را کار

تلمیح به آیات معراج از سوره والنجم

قلم و عطارد مراعات نظیر/ نامه مجاز از دستور/ عطارد تشخیص/دوات و خامه مجاز از قدرت نویسندگی

آرایه ترصیع/ تناقض/ اول و آخر، ابتدا و انتها تضاد

علل ایهام1ـ علت2ـ ضعف و بیماری/ علل و خلل جناس ناقص اختلافی/ آرایه ی ترصیع

واج آرایی صامت(ر)/ وهم تشخیص/ بار و کار جناس ناقص اختلافی/ تلمیح به جمله امیرالمومنین(اهتمام انسان ها هرگز او را در نخواهد یافت)

خداوندی که در ذاتش علل نیست جهان داری که در ملکش خلل نیست

آرایه قلب و عکس/ کس تکرار/ کس و بس جناس ناقص اختلافی/ نماند و ماند تضاد/ تلمیح به(الرحمن26ـ27)

قمر را روشنایی نامه داده عطارد را دوات و خامه داده

# پیدا و پنهان

خوشا دردی که درمانش تو باشی خوشاراهـی که پایانش تو باشـی

واج آرایی(آ، ش)/ ترصیع/ درد و درمان تضاد تناسب

بو ایهام 1ـ آرزو 2ـ رایحه/ قرابت معنایی با "دردم از یار است و درمان نیز هم"

واج آرایی(گ)/تلمیح به(مَن یتوکّل علی الله فَهو حَسبُه)

گل و گلزار استعاره از نعمت های دنیایی/گلزار و گلستان استعاره از چهره معشوق/واج آرایی(گ)

شادی و عشرت تناسب/ واج آرایی(ش)

دل مجاز از انسان/ دل و جان تناسب

خوشی و خرمی و کامرانی مراعات نظیر/ واج آرایی (ی)

واج آرایی(ش)/ موازنه/ دل و جان مجاز از انسان

موازنه/ واج آرایی(ش)/ ملک و سلطان،چشم و رخسار تناسب

عراقی طالب درد است دائم به بوی آنکه در مانش تو باشی

چه باک آید ز کس آن را که او را نگهدار و نگهبانش تو باشی

گل و گلزار خوش آید کسی را که گلزار و گلستانش تو باشی

همه شادی و عشرت باشد، ای دوست در آن خانه که مهمانش تو باشی

چه خوش باشد دل امیدواری که امّید دل و جانش تو باشی

خوشی و خرمی و کامرانی کسی دارد که خواهانش تو باشی

خوشا آن دل که دلدارش تو گردی خوشا جانی که جانانش تو باشـی

خوشا چشمی که رخسار تو بیـند خوشا ملکی که سلطانش تو باشی

# جمال جان فزای روی جانان

به زیر پرده ی هر ذره پنهان جمال جان فزای روی جانان

همه در جنبش و دائم در آرام نه اغاز یکـی پیـدا نه انجــام

ببین عالم همه در هم سرشته ملک در دیو و شیطان ددر فرشته

به پر پشـه ای در، جای جانــی درون نقطه ی چشم ، آسمانـی

تناقض/ جنبش و آرام ، آغاز و انجام تضاد

عالم مجاز از واقعیت های هستی/ همه و هم جناس افزایشی ملک و دیو تضاد تناسب/ سرشته و فرشته جناس اختلافی

اغراق/ پر و در جناس ناقص اختلافی/ جای و جانی جناس ناقص افزایشی/ نقطه چشم استعاره از مردمک چشم

تشبیه/ قرابت معنایی با (دل هر ذره را بشکافی آفتابیش در میان بینی)/ اغراق/ مهر ایهام 1ـ محبت2ـ خورشید

بیننده و دیده تناسب و اشتقاق/ دیده و دیدار تناسب/ دیده ایهام 1ـ دیده شد 2ـ چشم

درون حبه ای صد خرمن آمد جهانی در دل یک ارزن آمد

به اعضا پشه ای همچند پیل است در اسما قطره ای مانند نیل است

جهان را سربه سر آیینه می دان به هر یک ذره ای صد مهر تابان

چو نیـکو بنگـری در اصـل این کار هم او بیننده، هم دیده است و دیدار

یک و صد، قطره و بحر تضاد و تناسب/ قطره تشخیص/ بر و بحر جناس/ صافی استعاره ار جلوه های الهی/ اغراق

اگر یک قطره را دل بر شکافی برون آید از آن صد بحر صافی

تشبیه/ اسلوب معادله/موازنه/ پیل و نیل جناس ناقص اختلافی

تناقض/ خرمن استعاره از اسرار هستی/ جهان مجاز از اسرار جهان/ ارزن نماد کوچکی وتشخیص/

تشبیه/ مصرع دوم تتابع اضافات/ روی ایهام 1ـ چهره 2ـ بالا

# باغ عشق

دل تشخیص/ زندان استعاره از دنیا/ برون شد کنایه از پشت کردن به دنیا/جهان مجاز از عالم معنا/ تلمیح به(الدنیا سجن المؤمنین )

بدین زور و زر دنیا چو بی عقلان مشو غره که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی

نه بر اوج هوا اورا عقابی دل شکر یابی نه اندر قعربحر اورا نهنگی جان ستان بینی

لف و نشرمرتب: اقبال لف1، ادبار لف2، این بینی نشر1، آن بینی نشر2/برهم زنی دیده کنایه از مدت کم

چه باید نازش و نالش، بر اقبالی و ادباری که تا برهم زنی دیده، نه این بینی نه آن بینی

که گر عرشی به فرش آیی وگر ماهی به چاه افتی وگر بحری تهی گردی وگر باغی خزان بینی

عرش مجاز از آسمان نماد بلندی/ فرش مجاز از زمین نماد پستی/ ماه ایهام 1ـ ماه 2ـ آسمان

زور و زر جناس ناقص افزایشی/ تشبیه/ مهرگان مجاز از پاییز

جویی،پویی،گویی جناس ناقص اختلافی/ مصرع دوم اشاره به علام العیوب بودن خدا

عطا از خلق چون جویی، گر اورا مال ده گویی به سوی عیب چون پویی گر اورا غیب دان بینی

گر در باغ عشق آیی همه فراش دل یابی وگر در راه دین آیی همه نقاش جان بینی

یک ساعت مجاز از مدت کم/ تشبیه/ فریدون نماد مبازه/ به میدان باش کنایه از آماده برای جنگ/ درفش کاویان نماد پیروزی

تو یک ساعت چو افریدون به میدان باش تا زان پس به هر جانب که رو آری درفش کاویان بینی

منزل استعاره از دنیا/ تناقض/ امروز و فردا تضاد تناسب/ فردا مجاز ازآخرت

ور امروز اندر این منزل تورا جانی زیان آمد زهی سرمایه و سودا که فردا زان زیان بینی

موازنه/ عشق تشبیه به باغ/ در باغ عشق آیی کنایه از عاشق شدن/ در راه دین آیی کنایه ز دیندار شدن

بر و بحر جناس ناقص افزایشی/ اوج و قعر تضاد/ هوا و بحر، عقاب و نهنگ تناسب

جان مجاز از انسان/ تشبیه/ پادشا یابی کنایه از قدرتمند بودن/ جان و جهان جناس ناقص افزایشی/ موازنه

جهانی، کاندرو هر دل که یابی، پادشا یابی جهانی کاندرو هر جان که بینی، شادمان بینی

دلا ! تا کی در این زندان، فریب این و آن بینی؟ یکی زین چاه ظلمانی برون شو، تا جهان بینی

# برف

هرگز کسی نداد بدین سان نشان برف گویی که لقمه ای است زمین در دهان برف

تشبیه: زمین مشبه/ لقمه مشبه به/ اغراق/ برف تشخیص

مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است اجرام کوه هاست نهان در میان برف

آفتاب مجاز از خورشید/ قرص آفتاب تشبیه/ بام چرخ اضافه استعاری/ چرخ استعاره از آسمان/ نردبان برف تشبیه

تشبیه مرکب: دل تنگ مشبه/ مصراع دوم مشبه به/ واج آرایی(ن)

گر قوتم بدی ز پی قرص آفتاب بر بام چرخ رفتمی از نردبان برف

دل تنگ و بینوا چون بطان برکنار لب خلقی نشسته ایم بر کران تا کران برف

نه همچو من که هر نفس از باد زمهریر پیغام های سرد دهد بر زبـان برف

نفس ایهام:1ـ دم وبازدم2ـ لحظه/ پیغام های سرد حس آمیزی و کنایه از آه و ناله/ زبان برف تشخیص

لف و نشرمرتب: نان لف1، جامه لف2، آرد نشر1، پنبه نشر2/ غنی و ناتوان تضاد/ برف تشخیص

از نان و جامه خلق غنی گشتی ار بُدی از آرد یـا ز پنــبه تن ناتــوان بــرف

خانه مجاز از حیاط خانه/ حلق مجاز از گلو/ نان مجاز از برکت/ مصرع دوم کنایه از عدم آسایش

در خانه ها ز بس که فرود آمده است برف نامد به حلق خانه فرو هیچ نان برف

تشبیه: چاه مشبه/ مقنع مشبه به/ تلمیح به داستان مقنع(چاهی بوده که المقنع هرشب ازآن صورت ماهی به رنگ جیوه به آسمان میفرستاد)

اغراق/ واج آرایی(ج)/ جان وجانور اشتقاق/ جان تکرار/ کوهسار تشخیص

اغراق/ حسن تعلیل/ لرزه افتاد کنایه از ترسیدن/ روزگار مجاز از مخلوقات جهان/ برف تشخیص

تشبیه مرکب: مصراع دوم مشبه/ پنبه دانه مشبه به/ اغراق/ واج آرایی(ن)/

چاه مقنع است همه چاه خانه ها انباشته به گوهر سیماب سان برف

گشتند نا امید همه جانور ز جان با جان کوهسار چو پوست جان برف

ناگه فتاد لرزه بر اطراف روزگار از چه؟ ز بیم تاختن ناگهان برف

# تصنیف گلستان

نفس ایهام: 1ـ دم و بازدم 2ـ لحظه/ نگه میکنم کنایه از دقت کردن

هردم از عمر می رود نفسی چون نگه می کنم، نماند بسی

هر که آمد عمارتی نو ساخت رفت و منزل به دیگری پرداخت

هر که مزروع خود بخورد به خوید وقت خرمنش خوشه باید چید

تهی دست استعاره از افرادی که کار نیک ندارند/ بازار استعاره از آخرت/ ترسم: یقین دارم/ پر نیاوری کنایه از بی نصیب بودن

یار ناپایدار استعاره از دنیای فانی/ دوست و دوستی اشتقاق و جناس ناقص افزایشی/غدار استعاره از دنیا

پخت کنایه از آرزو داشتن/ عمارت استعاره از دنیا/ به سر نبرد کسی کنایه از جاودانه بودن

تتابع اضافات یا واج آرایی مصوت ـِ/ رحیل و سبیل جناس ناقص اختلافی

رفت کنایه از مردن/ کار و بار جناس ناقص اختلافی/ کارنساخت کنایه از کار نیک نکرد/ کوس رحلت کنایه از زمان مرگ

خواب کنایه از غافل بودن/پنج روز کنایه از مدت کم/ پنج و پنجاه جناس ناقص افزایشی

ای که پنجاه رفت و در خوابی مگر این پنج روز دریابی

ای تهی دست رفته در بازار ترسمت پر نیـاوری دستـار

یار ناپایدار دوست مدار دوستی را نشاید این غدار

وان دگر پخت همچنان هوسی وین عمارت به سر نبرد کسی

خواب نوشــین بامـــداد رحیـل بــاز دارد پیـــاده را ز سبــیل

واج آرایی صامت (خ)/ مزروع، خوید، خرمن، خوشه مراعات نظیر/چید کنایه از گدایی

هر که آمد کنایه از متولد شدن/ رفت کنایه از مردن/ آمد و رفت تضاد/ منزل مجاز از زندگی مادی/ عمارت، منزل، ساخت مراعات نظیر

خجل آنکس که رفت و کار نساخت کوس رحلت زدند و بار نساخت

# مناظره خسرو با فرهاد

مرجع ضمیر ش فرهاد/ ملک آشنایی اضافه تشبیهی

نخستین بار گفتش کز کجایی؟ بگفت از دار ملک آشنایی

JI NV OH;WW

بگفتا گر به سر یابیش خشنود؟ بگفت از گردن این وام افکنم زود

بگفتا دوری از مه نیست در خور بگفت آشفته از مه دور بهتر

بگفتا گر نیابی سوی او راه؟ بگفت از دور شاید دید در ماه

بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟ بگفت آنگه که باشم خفته در خاک

بگفتا هر شبش بینی چو مهتاب؟ بگفت آری چو خواب آید کجا خواب

بگفتا عشق شیرین بر تو چون است؟ بگفت از جان شیرینم فزون است

بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟ بگفتا ز دل تو میگویی من از جان

اندوه استعاره مکنیه/ انده خرند کنایه از تحمل غم/ جان فروشند کنایه از کشته شدن/ خرند و فروشند تضاد

جان استعاره مکنیه/ جان فروشی کنایه از کشته شدن

میگویم در من از جان حذف به قرینه ی معنوی

شیرین ایهام:1ـ عشق گوارا 2ـ عشق خانم شیرین/جان شیرین حس آمیزی/شیرین و شیرین جناس تام

سر مجاز از جان/ وام استعاره از سر/ گردن افکندن: پرداختن وام

تشبیه: ش در شبش مشبه، مهتاب مشبه به/ استفهام انکاری

مرجع ضمیر ش در مهرش شیرین/خفته در خاک کنایه از مرده باشم

راه: اجازه ملاقات/ شاید:شایسته است/ ماه استعاره از شیرین

مه استعاره از شیرین/ آشفته استعاره از فرهاد/ مصراع دوم تمثیلی برای مصراع دوم/ اشاره به باور گذشتگان که دیوانه چون در ماه بنگرد دیوانه تر شود

چو عاجز گشت خسرو در جوابش نیامـــــد بیش پرسیدن صوابـش به یاران گفت کز خاکی و آبی ندیــدم کس بدین حـاضر جوابی

بگفتا جان فروشی در ادب نیست بگفت از عشق بازان این عجب نیست

بگفت آنجا به صنعت درچه کوشند بگفت انده خرند و جان فروشند

# گویی بط سفید جامه به صابون زده است...

گلو پر ز باد کنایه از آمادگی برای آواز خواندن/ تشبیه: قمری مشبه/ سنجاب مشبه به/ مشک استعاره از سیاهی درون گوش کبک/ حسن تعلیل

کرده گلو پر ز باد، قمری سنجاب پوش کبک فرو ریخته، مشک به سوراخ گوش

[[2]](#endnote-2)

ایهام تناسب:1ـ نوایی در موسیقی 2ـ گنج منسوب به فریدون/ لشکر چین استعاره از سبزه

حسن تعلیل/ پا در قدح خون زده کنایه از سرخی پا/ در و دری جناس ناقص افزایشی

دهن لاله اضافه استعاری/ لاله تشخیص/ مشک استعاره از سیاهی وسط لاله

سوسن تشخیص/ گوهر استعاره از شکوفه/ گلبن تشخیص

لف و نشر مشوش: ریخته لف1، بیخته لف2، مشک سیاه نشر1،در سمین نشر2(لف1 به نشر2/ لف2 به نشر1)/ لاله تشخیص/ مشک سیاه استعاره سیاهی وسط لاله/ در سمین استعاره از دانه های باران/ حسن تعلیل

لاله سوی جویبار خرگه بیرون زده است خیمه آن سبزگون خرگه این آتشین

خرگه: خیمه بزرگ/ آن: لشکر چین(سبزه)/ این: لاله

بر گل تر عندلیب گنج فریدون زده است لشکر چین در بهار خیمه به هامون زده است

گویی بط سفید جامه به صابون زده است کبک دری ساق پای در قدح خون زده است

در دهن لاله باد ریخته و بیخته بیخته مشک سیاه ریخته دُر سمین

ابربهاری ز دور اسب برانگیخته وز سم اسب سیاه لؤلؤ تر ریخته

تشبیه: ابر مشبه/ اسب مشبه به/ اسب سیاه استعاره از ابر/ لؤلؤ تر استعاره از قطره باران/ مصراع دوم کنایه از بارش باران از ابر بهاری

چوک: مرغ حق/ حسن تعلیل

سوسن کافور بوی گلبن گوهر فروش زمی ز اردیبهشت گشته بهشت برین

بلبلکان با نشاط قمریکان با خروش در دهن لاله مشک در دهن نحل نوش

چوک ز شاخ درخت خویشتن آویخته زاغ سیه بردو بال غالیه آمیخته

# دماوندیه

تلمیح به دیو سپید مازندران/ پا در بند کنایه از اسیر بودن/ تشبیه: دماوند مشبه/ گنبد مشبه به/ اغراق/ گنبد گیتی استعاره مکنیه

ای دیو سپید پای در بند ای گنبد گیـتی ای دماوند

برکن ز بن کنایه از نابود کردن/ بنا استعاره از حکومت ظلم و استبداد/ بناد ظلم اضافه ی استعاری و تشبیهی

برکن ز بن این بنا که باید از ریشه، بنای ظلم برکند

بفکن ز پی این اساس تزویر بگسل ز پی این نژاد و پیوند

بفکن ز پی کنایه از نابود کردن/ اساس تزویر اضافه استعاری/ موازنه

از سر بکش آن سپید معجر بنشین به یکی کبود اروند

از سر بکش کنایه از رها کردن/ سپید معجر استعاره از برف/ اروند مجاز از فر و شکوه/ مصراع دوم کنایه از بدست گرفتن قدرت

مادر سر سپید استعاره از دماوند/ سر سپید استعاره از برف/ سر مجاز از مو/ سیاه بخت کنایه از بدبخت/ فرزند استعاره از خود شاعر(ملک الشعرا بهار)/ سپید و سیاه تضاد

ای مادر سر سپید بشنو این پند سیاه بخت فرزند

آتش استعاره از خشم/ سوزد جانت کنایه از نابود شدن/ می خورم در به جانت سوگند حذف به قرینه معنوی

گر آتش دل نهفته داری سوزد جانت، به جانت سوگند

آتش استعاره از خشم/ سوخته جان کنایه از رنج دیده

پنهان مکن آتش درون را زین سوخته جان، شنو یکی پند

حسن تعلیل/ فسرده ایهام:1ـ افسرده 2ـ یخ زده/ ورم استعاره از برآمدگی کوه

تو قلب فسرده ی زمینی از درد ورم نموده یک چند

با شیر سپهر بسته پیمان با اختر سعد کرده پیوند

شیر سپهر استعاره از آفتاب/ مصراع دوم کنایه از ارتفاع زیاد دماوند

تا وارهــی از دم ستـوران وین مردم نحس دیو مانند

دم مجاز از سخن/ ستوران استعاره از مردم نادان/ تشبیه: مردم مشبه/ دیو مشبه به

سیم استعاره از برف/ کله خود استعاره از قله/ کمربند استعاره از صخره های وسط کوه

از سیم به سر یکی کله خود ز آهن به میان یکی کمربند

# بیداد ظالمان

هم مرگ بر جهان شما نیز بگذرد هم رونق زمان شما نیز بگذرد

بـاد خزان نکبت ایـام ناگهان بر باغ و بوستان شما نیز بگذرد

آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

ای تو رمه سپرده به چوپان گرگ طبع این گرگی شبان شما نیز بگذرد

آبی است ایستاده در این خانه مال و جاه این آب ناروان شما نیز بگذرد

زین کاروان سرای بسی کاروان گذشت ناچار کاروان شما نیز بگذرد

جهان مجاز از زندگی/ شما: طبقه حاکم و مرفه

تتابع اضافات/ تشبیه/ باغ و بوستان استعاره از قدرت و خوشی های زندگی/ باد خزان به باغ رسیدن کنایه از نابودی خوشیها

آب اجل تشبیه/ گلوگیر کنایه از خفه کننده/ خاص و عام مجاز از همه مردم و تضاد/ تلمیح به (کل نفسٍ ذايقهُ الموت)

در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت این عوعو سگان شما نیز بگذرد

مملکت مجاز از دنیا/ شیران استعاره از شجاعان/ عوعو استعاره از قدرت های ظاهری/ سگان استعاره از افراد پست و ظالم/ گذشت و بگذرد اشتقاق

پیل فنا و شاه بقا تشبیه/فنا و بقا تضاد/ پیادگان استعاره از حاکمان ظالم/ واج آرایی(آ، ـِ)

پیل فنا که شاه بقا مات حکم اوست هم بر پیادگان شما نیز بگذرد

رمه استعاره از مردم/ چوپان گرگ طبع استعاره از حاکمان ظالم و تناقض/ گرگ استعاره از ظلم و ستم/ شبان استعاره از حاکمان ظالم

تشبیه: مال و جاه مشبه/آب مشبه به/ خانه استعاره از دنیا/ آب ناروان استعاره از مال و جاه

کاروان سرا استعاره از دنیا/ کاروان1 استعاره از انسانها و تکرار/ کاروان2 استعاره از عمر/ واج آرایی(آ)

باد استعاره از مرگ/ شمع استعاره از انسان ها/ چراغدان استعاره از قدرت و زندگی

بادی که در زمانه بسی شمع ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

1. [↑](#endnote-ref-1)
2. [↑](#endnote-ref-2)